

## جدایی کدام دین از سیاست؟

بسم الله الرحمن الرحيم

مقاله‌ی «جدایی کدام دین از سیاست» بحثی است که تعلق به روزگار غربت و مظلومیت اسلام دارد؛ زمانی که دوجبه‌ی ضدانقلاب چپ و راست، نقطه‌ی مشترک حرکت تاریخی خود را یافته بودند و با یک اتحاد بی نظیر - ولی نه چندان عجیب! - زیر پرچم «راست» دربر انداختن مانع «اسلام» و «ولایت فقیه» بیشترین تلاش خود را بکار می‌بردند. بسیاری عروسک بادی با کسوت‌های گوناگون مشروطه‌چی، جمهوری دمکراتیک‌چی، جمهوری دموکراتیک اسلامی‌چی و حتی انقلاب اسلامی‌چی در مشابعت توخالی‌ترین و پربادترین‌شان بنی صدر - هوجبگر لیبرالیسم یا نهضت «آزادی از حق» شدند تا درهمه‌ی و جنجال‌گرکننده و نفرت‌آورشان «بندگی شیطان بزرگ» را زمینه‌سازی کنند.

در آن روزگار عجیب، «حزب الهی» دشنامی بود که از بلندگوهای پر قدرت این حضرات نثار همه‌ی جان‌ناران می‌شد و هیچکس را یارای آن نبود که بی پشت‌پازدن به نام و حیثیت و جان خود، در برابر چنان لجن‌پراکنی وسیع قامت خود را استوار نگاه دارد.

بهشتی‌ها و رجائی‌ها و باهنرها سرسخانه ایستادند و همه‌ی خطرها را به جان خریدند. اما برخی دیگر که از سویی سبیل را در خون خیانت «غرب» چرب کرده بودند و از دیگر سوی، منافقانه عنوان «حزب الهی» را نیز به ریش می‌گرفتند، نه تنها در معرکه‌ها وارد نشدند - که البته در شان بلندایشان نبود - و نه فقط با سکوت معنی‌دار و ممتد خویش عملاً به دشمن چراغ سبز نشان می‌دادند، بلکه با در دست داشتن حساس‌ترین ارگانهای

فرهنگی و تبلیغاتی، در طرح شعارهای انحرافی و به بیراهه کشاندن خلق الله از هیچ کوششی فروگذار نبودند.

اینان بنام مخالفت و تعارض ایدئولوژیک با «چپ»، پرچم ننگین «راست» را تا آنجا که می توانستند بالا بردند و خیل ساده دلان را چه آسان فریفتند که: چهره‌ی ابلیس فقط یک نیمرخ «چپ» دارد و لذا طرف مقابلی جز ساحت قدس «اسلام» برای آن متصور نیست!

مخاطب خوش نیت و خوش باور غافل از آن شد که با این سفسطه، شیطان نیمرخ «راست» خود را به ناحق در زیر ماسک «اسلام» پنهان می کند و بطلان خود را بدینوسیله به زیور حق می آراید: هر چه ضد «چپ» است، «اسلامی» - یا لا اقل قریب به «اسلام» - است!!

بایستی که روزگار به تندی می گذشت و حوادث بزرگ به سرعت اتفاق می افتاد تا دیرباوران کودن دریابند که ترازوی نظام کفر جهانی، بر اساس توازن عملکردهای مخالف دوجبهه‌ی متقابل سیاسی - ایدئولوژیک «چپ» و «راست» استقرار یافته است. و باز بدانند که در این کفر بازار، هر روزنه‌ی مقابل «چپ» لاجرم به کفه‌ی «راست» تعلق دارد و هر نیروی مخالف «راست» نیز ضرورتاً به سمت کفه‌ی «چپ» میل می کند؛ در حالی که نظام قدس اسلام ریشه و قرار در جایی دارد که «انگشت سیاه به بدان راه نبرد» و هیچگونه تشابه و تعاقب با چپ و راست ندارد.

در کوی ماشکسته دلی می خرنند و بس بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است (حافظ)

راستی آیا آنچه مخالف «چپ» است ضرورتاً «اسلامی» است یا آنکه ممکن است از موضع «راست» برخاسته باشد؟ و بالعکس، هر آنچه معکوس و دگرگونی «راست» است آیا «اسلامی» است یا احتمالاً بازتابی از آئینه‌ی «چپ» است؟

پاسخ اتم هوشیار مسلمان تا کنون این بود که: «چپ و راست نابود است، اسلام پیروز است»!

رهنمودهای فقیهانه‌ی امام بزرگوار اتم نیز همواره بر این مبنا بود که مخالفت با «چپ» از موضع «راست» بهمان اندازه مذموم است که خود «چپ»، و معارضه‌ی با «راست» از موضع «چپ» نیز بهمان نحو باطل است که خود «راست». اسلام، اسلام است و جز با خود، با هیچ چیز دیگری قابل مقایسه نیست.



این مسأله‌ی است که متأسفانه تاکنون بصورت اصولی و عمیق با التفات به مبادی امر، مورد بحث واقع نشده و لذا بایستی جداً مورد پرسش و دقت نظر قرار گیرد.

آنچه در مقاله‌ی برادر «م-بهر روز» می‌خوانید گامی است در همین جهت، و لذا مقاله‌ی بود که در آن دوران هیاهو و جنجال و در عین حال سکوت نوطه‌گراانه در برابر حق‌جلی، تاب و توان را از دل ضدانقلاب برد و فغان خیل کشیری را از نهاد برآورد، که از آن جمله مقاله‌ی حقیر و مبتذل فریدون آدمیت «شومن» ساواک آریامهری در وزارت امور خارجه و کانون نویسندگان خودفروخته سرآمد همه گشت!

مه فشاندنور و سگ عوعو کند هر کسی بر طینت خود می‌تند  
(مولوی)

اینک پس از گذشت آن زمانه‌ی هجر و به زباله‌دان خزیدن آن تفاله‌های مهمل، جا دارد که مقاله‌ی مزبور را با تذکره گذشته و خودآگاهی نسبت به حال، عمیقاً و دقیقاً بخوانیم و دیدگان بیدار خود را به فراسوی افق‌های روشن آینده بدوزیم.

ربنا لا تنزع قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت  
الوقاب.

انقلاب اسلامی ایران بی شک حادثه‌ای بزرگ در جهان امروز به شمار می‌رود. اینکه گفته شد حادثه بزرگ نه از این بابت است که قوی‌ترین و مؤثرترین پایگاه امپریالیسم به تزلزل افتاده و معادلات سیاسی و بین‌المللی در منطقه خاورمیانه و حتی در جهان به سود نیروهای انقلابی تغییر یافته و بساط ۲۵۰۰ ساله نظام شاهنشاهی ایران برچیده شده است؛ البته اینها همه از آثار و نتایج قابل توجه مترتب بر انقلاب اسلامی است، ولی در دهه‌های اخیر کم نبوده و نیستند نهضت‌ها و انقلابهایی که به امپریالیسم و ایادیش ضربه‌ها وارد کرده و موقعیت استراتژیک و سیاسی را در مناطق مختلف جهان به هم زده‌اند، و با اینهمه آنها را حادثه

بزرگ نمی‌نامیم.

انقلاب اسلامی ایران حادثه‌ای است که در ستیز و طرد بیش از ۴۰ سال تاریخ غرب و از آنجا تاریخ جهان به نام «الله» و به یاد «ایام الله» آغاز شد. انگیزه‌ها، مقاصد، شعارها، عرصه‌های مبارزه و جهاد و رهبری این انقلاب را در هیچ انقلابی نمی‌توان باز یافت.

انقلاب اسلامی ایران به غرب و غرب‌زدگی «نه» گفت. به مطالع و اهواء و شهوات نفسانی امپریالیسم «نه» گفت. یعنی به ادامه بندگی غرب، به دموکراسی مسخره سرمایه‌داری، به اعلامیه جهانی حقوق بشر که «حق الله» را به طاق نسیان سپرد و حق را منحصر به «حق الناس» پنداشت، و

به اومانیسم و انسان پرستی به جای حکم الهی، حکم انسانی به جای کتب آسمانی، دایره المعارف زمینی به جای دین، وجدان و شعور و اراده فردی و جمعی و تفسیر به رأی غربزده «لا اکراه فی الدین» گذاشته، نمی تواند انقلاب اسلامی ایران را قبول کند. حقیقت انقلاب اسلامی بازگشت به ولایت الهی است. (ولایت به فتح واو یعنی دوستی و قرب، و به کسر واو به معنی حکومت و ریاست و به تعبیر دیگر سیاست). مخالفت و مقابله مقلدان غرب و منورالفکران و روشنفکران پس از مشروطیت با حادثه انقلاب اسلامی را در همین نکته باید دید. به گفته آقای دکتر فردید «مشروطیت بالکل و بالتعمام غربزده مضاعف است»، یعنی فراماسونزده و یهودی زده. بطوریکه صدر تاریخ ما (مشروطیت) ذیل تاریخ غرب است. و همین تاریخ زهوار در رفته و منسوخ غربی به توسط منورالفکران و مقلدان بی سواد به نام ترقیخواهی و تجددطلبی به ایران می آید و پخش می شود. لذا برخلاف گفته بعضی، مشروطیت دفع فاسد به افسد است نه افسد به فاسد. زیرا ماسونیت زدگی و از آنجا یهودیت زدگی بطور کلی از لوازم ذات مشروطه و انقلاب مشروطه بود که در حکومت قلدری پهلوی تکامل حاصل کرد. با توجه به این معنی، غربزدگان یا مشروطه زدگان بهیچوجه نمی توانند ولایت دینی و الهی (به هر دو معنی لفظ) را بپذیرند چرا که با توجه به حواله تاریخ غرب جدایی دین از سیاست اصل مسلم و مورد قبول آنهاست.

### لیبرالیسم مذهب اباحت

سیاست غربی که به تبع اندیشه جدید بالذات

و بالاصاله ولایت زده (به کسر واو) یعنی سیاست زده، با قطع نظر از ولایت (به فتح واو یعنی دوستی و محبت نسبت به خدای حقیقی و قرب به خدای متعال) است، طاقت تحمل اهل ایمان و تقوی را ندارد. انسان غربزده که از خدای حقیقی و کتب آسمانی بریده به پندار بعضی «انسان سالاری» را جایگزین «خداسالاری» می کند تا آنجا که شمس تبریزی را هم از سر جهالت و از فرط غربزدگی به عنوان طرفدار پرو پاقرص «انسان سالاری» و «خود-خدایی آدمی» معرفی می کند، (همان شمس تبریزی که می گفت: منصور را هنوز روح، تمام جمال ننموده بود و گرنه انا الحق چگونه گوید؟) و مولانا جلال الدین را نیز «بهاآموز همین مکتب انسان سالاری» و خاتمیت نبوت را خیره سرانه به عنوان تمام شدن و نفی نبوت و دفاع از اصالت اباحت و «خودحاکم، خود داور، خود قانونگذار و خود مبتکر و خلاق موقعیت و سرنوشت خویشتن در هر زمان و هر مکان... به یک سخن خود خدای خویشتن...»، انسان سالارانه و بازهم به تعبیری از آقای دکتر فردید در ضمن مسأله خود بنیادی و تمامیت آن در زمان حاضر «نسئناس سالارانه» و «قرده خاستین زده» تبلیغ می کند. (در این باره رجوع شود به کتاب سراسر غربزده دکتر صاحب الزمانی به نام خط سوم؛ منجمله از صفحه ۶۱۹ تا ۶۲۶ که صریحاً به این معنی اشاره دارد). آیا شعارهای اخیر «دروود بر سپهسالار» را با «دروود بر انسان سالار» و درود بر خود قانونگذار و خود حاکم الخ... نمی توان یکی دانست؟

اومانیسم (بشرانگاری) و انسان سالاری اینک

با تمام قوا به میدان آمده است تا در برابر اصل ذات انقلاب اسلامی یعنی ولایت اسلامی (به دو معنی لفظ) مقاومت کند و رجوع این مقاومت جز به غفلت تام و تمام از ولایت به معنی قرب و دوستی و مطلق گرفتن ولایت به معنی سیاست و قدرت و حکومت. و دین را از سر غرزدگی عین سیاست پنداشتن یا دین و روحانیت را از سیاست جدا دانستن، نیست. آنچه که بازگشت آن نیز چون بدقت بنگریم جز به همان غرزدگی جدید یعنی ماکیاولیسم نمی تواند بود و همین است معنی عمیق غرزدگی در نظر آقای دکتر فردید، چنانکه در طول سخنرانیهای دو ساله اخیر ایشان، کسانی باید به روح این مطلب پی برده باشند.

غرزدگی به همین معنی است که آقای دکتر داوری در مقاله ای ضمن یادنامه مرحوم آل احمد که در کیهان به چاپ رسید، آنرا با «سیاست زدگی» یکی دانستند و به طراح اصلی آن آقای دکتر فردید نیز تصریح کرده و در مورد اختلاف غرزدگی بدین معنی با معنی آن در نظر آل احمد و دیگران به توضیحاتی پرداختند. معلوم است به نظر دکتر فردید مراد از سیاست زدگی، سیاست خودبنیاد غربی منفک از ولایت (به فتح واو) است که به توضیحات ایشان (در سخنرانیهای خود) باطن و حقیقت نبوت حضرت ختمی مرتبت و همچنین باطن و حقیقت سیاست (ولایت به کسر واو) حقیقی اسلامی بوده و باید باشد. برخلاف سیاست و ولایت (به کسر واو) غربی جدید که باطن ولایت (به فتح واو) است؛ و بدین معنی باید گفت. مدار حوالت تاریخ جدید غرب جز بر تعمیم امامت کفر نیست. و آنچه در تاریخ جدید نیست

همان محبت حقیقی نسبت به الله و آنگاه نسبت به افراد و جماعات و با یکدیگر است. اساس منورالفکری و روشنفکری بعد از مشروطیت بر نفی دین و کتب آسمانی و انکار احکام و تکالیف الهی (واجبات و محرمات شرعی) و تن ندادن به حاکمیت «ما انزل الله» در امر سیاست و در جامعه است و به یک معنی حوالت تاریخ چهارصد ساله غرب در لیبرالیسم به معنی اعم لفظ (حتی اگر مخالف خصوص لیبرالیسم باشد) یعنی اصالت دادن دانسته و ندانسته به اباحت و به عبارت اخری در انکار واجبات و محرمات دینی و شرعی است و همین است معنی اصلی آزادی و آزادیخواهی غربیان و غرزدگان.

### لیبرالیسم کهنه

در گذشته نه چندان دور، وارثان منورالفکران و روشنفکران ایران تحت عناوین مختلف و از آن جمله ناسیونالیسم به نحوی با جمع میان سیاست و روحانیت مخالفت داشتند که امروز دیگر در حکم لیبرالیسم کهنه و نامتناسب با حوادث زمان گردیده است و مردم با توجه به روح انقلاب و سخنان امام (که مرتباً به ساحت دینی و اسلامی انقلاب تاکید دارد)، این ناسیونالیسم - لیبرالیسم کهنه، اول ایرانی و بعد مسلمان را نمی پذیرند. در اینجا توضیحاً یادآوری این نکته اساسی ضرور می نماید که بنا بر توضیحات آقا دکتر فردید در سخنرانیهای انجمن اسلامی حکمت و فلسفه، معنی اصلی و حقیقی «ناسیونال» نسبت و تژاد و جنس است نه ملت به معنی قرآنی لفظ که با آن تباین ذاتی دارد؛ و همچنین «ناسیون» به لاتینی

در استعمال جمع آن، معنی مشرکین و زنادقه را دارد. و به عبارت اخری «رجوع ناسیون به نحله یعنی مذهب شرک و کفر والحاد و زندقه است»، نه ملت یعنی مذهب مبتنی بر اعتقاد و ایمان به کتاب و سنت و اگر بخواهیم الفاظ ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم را با ذکر و فکر تعبیر کنیم باید یکی را به «نسب‌انگاری» و دیگری را به «بین‌الانساب‌انگاری» ترجمه کنیم. و نیز ترجمه کسموپولیت و کسموپولیتیسم به جهان وطنی خالی از ذکر و فکر است. کسموپولیتیسم یعنی جهان شهری و جهان شهروندی و جهان ولایی (به کسروا). نه جهان وطنی. زیرا خصوصیت جهان شهری و جهان شهروندی و نسب‌انگاری و بین‌الانساب‌انگاری، همه در بی‌وطنی حقیقی و بی‌خانمانی است. انسان امروزی خانمان است و تنها با جمع میان روحانیت و سیاست است که وطن و خانمان به معنی شریف و حقیقی لفظ برای آدمی دوباره تحقق پیدا می‌تواند کرد.

### نئولیبرالیسم

دسته دیگر از این منورالفکران و روشنفکران غرب‌زده نئولیبرالیست‌هایی هستند که در تماس با حوادث جنگ دوم و به سر بردن در آمریکا و اروپا مسلمان شده‌اند. وقایعی که این اواخر اتفاق افتاد و ناراحتی و خشم امام را برانگیخت بطوریکه امام صریحاً گفتند که عده‌ای غرب‌زده شعار جدایی دین از سیاست می‌دهند. از جانب این گروه از مدعیان مسلمانان و دینداری، عنوان گردید. اینان در پس پرده شعار عدم مداخله بعضی از روحانیون در سیاست، نیت قلبی و درونی خود را پنهان کرده و می‌کنند، اصولاً و از اساس، لیبرالیست‌ها و

طرفداران «جامعه‌باز» و آزاد نمی‌توانند با ولایت دینی و الهی موافق باشند؛ به همین دلیل امام هوشیارانه پرده‌ریا را کنار زده و اعتقاد قلبی آنها را آشکار ساخت و فرمود که غرض روحانیون نیستند، غرض اسلام است.

غرب‌زده‌گان مدعی اسلام از تلفیق دین و سیاست حمایت می‌کنند و نمی‌کنند. تا آنجایی که دین، دین حقیقی و قرآنی است حمایت نمی‌کنند، ولی اگر لیبرالیسم غرب به اضافه اعلامیه جهانی حقوق بشر و علوم انسانی غربی و به اصطلاح ملا یزقل «کارل پوپر» (که یکی از اعظم نظریه پردازان سوسیال دمکراسی معاصر است) «جامعه‌باز» و آزاد، به نام اسلام مطرح و تبلیغ شود، حمایت می‌کنند. اینان که در حقیقت از حقایق و معارف اسلامی دور هستند، با ابتدای به ایدئولوژی‌های منحط غربی، اسلام را می‌فهمند؛ نتیجتاً به نظرشان قرآن همان را گفته که اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌گوید و اصول دین بهانه‌ای می‌شود برای متدتراشی توحیدی در برابر متد دیالکتیکی. و عرفان ناسوتی قلبی برگس یهودی و ارزشهای اخلاقی خود بنیادانه در جامعه شناسی گورو یچ یهودی با دیانت اسلام پیوند می‌خورد و... که آثار این غرب‌زدگی مضاعف راحتی در مقدمه قانون اساسی - که ارتباطی با متن قانون اساسی ندارد می‌توان باز یافت.

خلاصه غرب و غرب‌زدگی جایی نمی‌رود و فقط شکل آن عوض می‌شود. لذا عجب نیست اگر ببینیم که انواع و اقسام غرب‌زدگان، جبهه متحدی که اتحاد آن جز در تفرقه و تفرقه پراکنی نیست، تشکیل داده و از این نئولیبرالیست‌های نو مسلمان

حمایت کنند.

اصولاً آنچه مطامع امپریالیسم را تهدید می کند رسم اسلام است، نه اسم آن؛ لذا امپریالیسم و فرعونیت همانطور که از اسلام سعودی زیانی نمی بینند از اسلام غربزده و امروزی و آزادیخواه و به اصطلاح علمی برای خود در آن ضرری باز نمی یابد.

اسلام برای این لیبرالهای تازه نفس ابزاری است تا با آن به جنگ ایدئولوژیهای رقیب بروند و آنها را از میدان بدر کنند و خود بر کرسی قدرت تکیه زنند و همگان را از اقسام سلطه ها به در آورده و به زیر سلطه نفس اماره فردی و جمعی و شعور و وجدان فردی جمعی که عین غربزدگی و امپریالیسم زدگی و فرعونیت زدگی است، به در کشند و با خدا گونه شدن به صفت «فعال مایشائی» و خلاقیت نفس اماره تکامل یابند.

تنها چیزی که مانع از تحقق این آرزو می شود ایمان حقیقی و قرآنی امام و نفوس مطمئنه مردم است و اینان نیز این را خوب دریافته اند؛ به همین دلیل بسته و گریخته و فعلاً با احتیاط در مقابل امام و مقام ولایت فقیه و نیابت امام عصر وضع ناموافق می گیرند.

اینان با تکیه بر علومات انسانی آشفته و پریشان غربی (بدون آنکه از این علومات آنچنان که باید اطلاعی داشته باشند) و روش شناسی علمی، حسابهایی کرده و خوابهای بی ربط می بینند؛ ولی این ترا نمی دانند که عقل غربی، عقل شیطانی است؛ عقل ما کیاولیست سپهسالارانه مسموخ است و شیطان را در ملکوت

رحمان و بندگان مخلصش تصرفی نیست. وایمان حقیقی و عقل رحمانی امام و امت ثابت خواهد کرد که این حسابها، اضغاث احلامی (خوابهای پریشان و رویاهای کاذب آنها در روز روشن) بیش نمی تواند باشد و کفر و شرک و الحاد و بی حقیقتی و فرعونیت اگر چه به وسوسه های خناس مآبانه متوسل شود نخواهد توانست خود را بر این انقلاب و بر این مردم تحمیل کند.

این مختصر را در اینجا، با این سخنان استاد فردید که از سخنرانیهای ایشان یادداشت کرده ام - به پایان می رسانم: «به گفته هیدگر» «هنوز تنها خدای واحد است که ما را خلاصی می تواند بخشید» گفته ای که بنده - فردید - به سهم خود و با هم سخنی با هیدگر بدین صورت می توانم در اینجا بیان کرده باشم: «تنها ایمان به الله احد متعال حقیقی است که ما را از این حوالت تاریخ آشفته بازار آخر زمان کنونی خلاصی می تواند بخشید و این خود نخست با سعی و تلاشی در تذکر حقیقی کلماتی است چون: قل هو الله احد، الله الصمد، لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد» ■

